



# شاعری

• محمّد علی ارجمند  
• تصویرگر: زهرا دفنوک

سلام به بچه‌های خوب اهل رشد!  
بشتابید! بشتابید!

اگر می‌خواهید به سرزمین زیبای شعر و شاعری پرواز کنید، همین حالا وقتش است. مطالبی که در این صفحه می‌خوانید، بال‌های این پرواز شگفت‌انگیزاند. پس با صفحه‌ی «شاعر شو» همراه شوید.

## این دو جمله را بخوانید:

- هر روز صبح صدای پرنده‌ی کوچولو از باغچه می‌آید.
  - هر روز صبح پرنده‌ی کوچولو به باغچه سلام می‌کند.
- فکر می‌کنم متوجه تفاوت این دو جمله شده‌اید. بله، اولی یک جمله‌ی عادی است که خبری را به ما می‌دهد. اما دومی کمی از حالت معمولی خارج شده و زیباتر از اولی به نظر می‌رسد.

## حالا دو جمله‌ی دیگر:

- کتاب زمین افتاد و صدایی بلند شد.
  - کتاب زمین خورد و گفت: آخ!
- در اینجا جمله‌ی اول خیلی عادی به ما می‌گوید که کتابی زمین افتاد و صدا داد. اما جمله‌ی دوم، کتاب را مانند یک موجود زنده تصوّر می‌کند که از زمین افتادن دردش آمده و گفته است آخ. در جمله‌های بالا، جمله‌های دوم شاعرانه‌اند.
- بله بچه‌ها!** اگر به پدیده‌های عادی طور دیگری نگاه کنیم، یعنی شاعرانه فکر کرده‌ایم و اگر آن‌ها را روی کاغذ بیاوریم، یعنی شاعرانه نوشته‌ایم.
- حالا نوبت شماست. این دو جمله را شاعرانه بنویسید.

• درِ اتاق با صدای ناجوری باز و بسته شد: .....

• معلّم دستش را روی سرم کشید: .....





## جشن یلدا

از بی‌بی و بابابزرگ من  
تا بچه‌های کوچک فامیل  
امشب کنار سفره‌ای جمعیم  
یک سفره‌ی پر میوه و آجیل

دیوان حافظ هم‌نشین ماست  
در این شب شیرین و طولانی  
بابابزرگم فال می‌گیرد  
مثل همیشه با غزل خوانی

یلدا که گرما بخش جمع ماست  
در کوله‌بارش، برف و باران است  
جشنی به صرف مهربانی‌ها  
پیوند پاییز و زمستان است

● عفت زینلی

## دریانورد

بابای من دریانورد است  
بر عرشه‌ی کشتی، سوار است  
با موج دریاها رفیق است  
او ماه‌ها مشغول کار است

دل‌تنگ او هستم همیشه  
خوب است برگردد به خانه  
وقتی بیاید دوست دارم  
عکسی بگیرم دوستانه

تا او ببیند عکس من را  
هم در سفر هم شادی و غم  
از راه دور، از سمت دریا  
یک بوس بفرستد برایم

● مرضیه تاجری

## پنجره

این پنجره شاد است،  
آن پنجره غمگین

این پنجره  
همسایه‌ی باغ است  
هر روز صبح زود  
تصویری از خود را  
با شوق پیدا می‌کند  
در چشم‌های رود

آن پنجره اما در بند دیوار است  
دیوار سیمانی  
با پرده‌ای از تار و پود دود

● محمدعلی محمدی

